



بررسی صفات خبریه مجیء و اتیان از نگاه وهابیت و نقد آن

سید مصطفی هاشمی نجف‌آبادی*
مجید حیدری**

چکیده

علمای وهابی بر اساس دو مبنای ظاهرگرایی و حجیت و برتری فهم سلف از تأویل صفات خبری از جمله صفت مجیء و اتیان خداوند، اجتناب کرده و آنها را به ظاهرشان حمل کرده‌اند. آنها مدعی هستند که سلف، صفت مجیء و اتیان را تأویل نکرده و این دو صفت را بر ظاهر خود حمل نموده‌اند؛ بنابراین باید از تأویل آنها خودداری کرده و به ظاهرشان حمل کرد. آنان با وجود اینکه ادعا دارند، مشبّه و مجسمه نیستند، ولی با این حال لازمه حرف آنها، همان تجسیم و تشبیه است که مجسمه و مشبّه به آن گرفتار شدند. از طرفی مستندات وجود دارد که حاکی از این است که سلف، صفات خبری خداوند را تأویل برده‌اند. در این مقاله این موضوع بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: وهابیت، صفت مجیء و اتیان، عدم تأویل صفات خبری، تشبیه و تجسیم.

* پژوهشگر روابط بین الملل و مدیرعامل جمعیت ندای صلح (نویسنده مسئول)
** پژوهشگر مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (ع).

مقدمه

علمای وهابی برای خداوند، جایگاهی در بالای آسمان‌ها و مافوق عرش تصور می‌کنند و خداوند را جدای از خلق خود می‌دانند و قائل‌اند خداوند متعال در قیامت از عرش خود فرود می‌آید و بین مردم، قضاوت می‌کند. دلیل آنها بر این مدعا، آیاتی مثل ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^۱ و ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^۲ است.

از آنجاکه وهابیت در باب صفات خبری، نظری متفاوت با سایر علمای اسلامی دارند و صفات را بر ظاهر آن حمل می‌کنند،^۳ لازم است دیدگاه آنها در موضوع صفت مجیی و اتیان، بررسی شود. البته توجه به این نکته ضروری است که آنان در این مسئله از خود، چیزی ندارند و مثل سایر مسائل از کسانی همچون ابن تیمیه و ابن قیم و دیگران تقلید می‌کنند.

هر چند آنان خود را منزّه از تشبیه و تجسیم می‌دانند، ولی لازمه کلامشان در باب صفت مجیی و اتیان، چیزی جز تشبیه و تجسیم نیست. در تحقیق پیش رو، مدعای وهابی‌ها درباره صفت مجیی و اتیان خداوند، بررسی خواهد شد.

کتاب‌هایی در نقد دیدگاه وهابیت درباره صفات خبری نوشته شده است. برای نمونه می‌توان به چند کتاب اشاره کرد از جمله: خدای سلفیه، تأویل صفات خدا، الرؤية الوهابية، الله ليس جسما، التوحيد عند الشيخ ابن تیمیه.

هر چند که به‌طور کلی به دیدگاه وهابی‌ها در عدم تأویل صفاتی چون ید و استوا و مجیی و... جواب‌هایی داده شده و در این زمینه، آثاری نوشته شده است، ولی درباره نقد دیدگاه آنها درباره صفت مجیی و اتیان، اثری نگاشته نشده است.

۱. «پروردگارت و ملائکه، صف‌صف بیایند». (فجر، ۲۲).

۲. «آیا اینان منتظر آن هستند که خدا با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آنکه خدا مرجع همه کارهاست». (بقره، ۲۱۰).

۳. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، فتاوى اللجنة الدائمة، ج ۳، ص ۲۳۳.

صفت مجیء و اتیان خداوند

ابتدا معنای «مَجِیء و اتیان» در لغت بیان می‌شود و سپس به بررسی معنای این صفت درباره خداوند پرداخته می‌شود.

«آتِی» در لغت به معنای آمدن با سهولت و جریان طبیعی است.^۱ هر چند کلمه «جاء» با کلمه «آتِی» هم معنا است، ولی فرقی‌هایی با هم دارند: اولاً مجیء، هر آمدنی را شامل می‌شود. ثانیاً اتیان به اعتبار قصد به کار می‌رود هر چند در آن مقصود حاصل نشود، ولی مجیء به اعتبار حصول مقصود، به کار می‌رود. ثالثاً اتیان، غالباً در غیر ذوی العقول به کار می‌رود، ولی مجیء، غالباً در ذوی العقول به کار می‌رود.^۲

بیان شد که در آیات قرآن کریم، صفت مجیء و اتیان به خدای متعال نسبت داده شده است؛ اما اینکه معنای این صفت درباره خداوند چیست، باید گفت که در این زمینه، دو دیدگاه در میان مذاهب اسلامی مطرح است. دیدگاه اول، دیدگاه کسانی است که به ظاهر آن صفت، درباره خداوند، اخذ و مجیء و اتیانی حقیقی برای خداوند، ثابت می‌کنند و ادعا دارند که سلف، ظاهر این صفت را برای خداوند اثبات می‌کردند و آنها نیز در این دیدگاه تابع آنها هستند.^۳ دیدگاه دوم که دیدگاه صحیح است و این مقاله در صدد اثبات آن است، دیدگاه کسانی است که فرض داشتن مجیء و اتیان حقیقی برای خداوند را، جسم‌داشتن خداوند می‌دانند و معتقدند چون خداوند متعال، مبرای از اتصاف به جسمیت است، پس نمی‌توان به ظاهر این صفت درباره خداوند اخذ کرد و باید این صفت به گونه‌ای تفسیر و تأویل شود که مناسب با شأن خدای متعال باشد.^۴ از این رو علما و مفسرین اسلام، این صفات را به ثواب یا امر پروردگار، تأویل کرده‌اند.^۵

۱. مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۲۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، فتاوى اللجنة الدائمة، ج ۳، ص ۱۷۶.

۴. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۰۵.

۵. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایة والنهاية، ج ۱۰، ص ۳۶۱؛ ابن عطیة اندلسی، عبد الحق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۵، ص ۴۸۰؛ زمخشری، محمود بن عمرو، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۵۱؛

طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۸۴.

پس از بیان دیدگاه‌ها درباره صفت مجیء و اتیان، به دیدگاه وهابیت درخصوص این صفت و بیان ادله آنها و نقد آن می‌پردازیم.

دیدگاه وهابیت در مورد صفت مجیء و اتیان

بیان شد که در قرآن کریم، خدای متعال، صفت مجیء و اتیان را برای خود اثبات کرده است. وهابی‌ها، صفت مجیء و اتیان خداوند را بر معنای ظاهری آن حمل می‌کنند و تأویل در این دو صفت را جایز نمی‌دانند.^۱ آنها برای اثبات صفت مجیء و اتیان، به این دو آیه استناد می‌کنند: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾^۲ و قوله تبارک وتعالی: ﴿جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾.^۳

علمای وهابی می‌دانند کلام آنان بسیار نزدیک به آن چیزی است که مجسمه و مشبیه درباره خداوند بیان می‌کنند. آنها برای فرار از تشبیه و تجسیم، بیان می‌کنند که مجیء و اتیان خداوند، شبیه به اتیان و مجیء مخلوقات نمی‌باشد.^۴ مهم‌ترین دلیل آنها بر این دیدگاه، تبعیت از سلف است. آنها ادعا دارند سلف، صفت مجیء و اتیان را تأویل نکرده‌اند.^۵

برای نمونه کلامی از مالک بن انس نقل می‌کنند که وی در جواب کسی که از کیفیت استوای خداوند پرسید، چنین بیان کرد: «أن الاستواء معلوم، والکیف مجهول، والإیمان به واجب، والسؤال عن الکیف بدعة»^۶ یعنی استوای خداوند بر عرش، امری معلوم و مسلم است و کیفیت استوا برای ما مجهول و ایمان به آن واجب و سؤال از کیفیت استوا، بدعت است».

۱. بن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل، ج ۴، ص ۲۷۳.

۲. «أیا ایمان منتظر آن هستند که خدا با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر، نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آنکه خدا مرجع همه کارهاست» (بقره، ۲۱۰).

۳. «پروردگارت و ملائکه، صف‌صف بیایند» (فجر، ۲۲).

۴. «الأولی... أن یؤمن الإنسان بظواهرها ویکل علمها إلى الله ویعتقد أن الله منزّه عن سمات الحدّث» (ابن تیمیه حرانی، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۶، ص ۴۰۱).

۵. بن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل، ج ۴، ص ۲۷۳.

۶. ابن تیمیه حرانی، احمد، التّسعیّیة، ج ۲، ص ۵۴۵.

در ادامه به بررسی دیدگاه وهابی‌ها در این رابطه پرداخته می‌شود.

پیروی از سلف در عدم تأویل صفت مجیء و اتیان

وهابیت برای سلف، جایگاه ویژه‌ای در نظر می‌گیرند و با استناد به «حدیث خیر القرون»^۱، فهم آنها را مقدم بر خلف می‌دانند^۲ و درباره تأویل صفات خبری و مخصوصاً صفت مجیء و اتیان، معتقدند باید نظر سلف را بر نظر خلف، مقدم کنیم.^۳ همان‌طور که آنها صفات را تأویل نکردند، ما هم دست از تأویل صفات خبری برداریم.^۴ ادعای علمای وهابی این است که سلف، برای خداوند، اعضا و جوارح واقعی قائل بودند.^۵ آنها کسانی را که اهل تأویل باشند، بدعت‌گذار می‌دانند.^۶ بر اساس همین مبنا در صفت مجیء و اتیان، قائل به تأویل نیستند و این دو صفت را بر ظاهر آن حمل کرده‌اند.

نقد اول:

علمای وهابی ادعا می‌کنند سلف، صفت مجیء و اتیان را تأویل نکردند و این دو صفت را بر ظاهر آن حمل کرده‌اند. با توجه به اینکه منظور سلف در نگاه علمای وهابی، صحابه و تابعین و تابعین تابعین هستند،^۷ در جواب می‌توان گفت که:

اولاً: برخی از سلف مثل اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا مثل ابن عباس^۸ برخی از صفات

۱. در صحیحین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «بهترین نسل‌ها نسلی است که من در میان آنها مبعوث شدم...».
(ابن تیمیه حرانی، احمد، الفرقان بین أولیاء الرحمن وأولیاء الشیطان، ص ۹۰).

۲. ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۹۴؛ ابن تیمیه حرانی، احمد، الفتاوی الحمویة الکبری، ج ۳، ص ۴۱.

۳. «والخیر کل الخیر فی اتباع السلف الصالح». (ابن تیمیه حرانی، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۶، ص ۵۰۵).

۴. «والقول المشهور عن السلف هو... أنه يأتي وينزل». (ابن تیمیه حرانی، احمد، شرح حدیث النزول، ج ۱، ص ۱۸۸).

۵. «وكذا القول في حدیث قلوب العباد بین أصبعین من أصابع الرحمن... إنما يدل ظاهره على إثبات أصابع للرحمن حقيقة». (فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۳، ص ۲۳۳).

۶. ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، اجتماع الجيوش الإسلامية، ج ۱، ص ۲۵۹.

۷. «السلف هم أهل القرون الثلاثة الذين شهد لهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالخيرية في الحديث الصحيح المتواتر المخرج في الصحيحين وغيرهما عن جماعة من الصحابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم». (البانی، محمد ناصرالدین، تفریغ فتاوی متنوعة للشيخ الألبانی، ص ۱۶).

۸. قمی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۲۷۳.

۹. ابن جوزی حنبلی، ابوالفرج عبدالرحمن، دفع شبه التشبيه بألف التنزيه، ج ۱، ص ۱۱۸.

خبری را تأویل می‌کردند و برخی از آنان طبق آنچه شهرستانی نقل می‌کند،^۱ قائل به توقف^۲ بودند. پس نمی‌توان به‌طور مطلق، عدم تأویل صفات خبری را به سلف نسبت داد. ثانیاً: علمای وهابی ادعا می‌کنند که سلف، برای خداوند، اعضا و جوارح قائل بودند، درحالی که واقعیت بر خلاف چیزی است که آنان ادعا دارند؛ یعنی سلف، بدون اینکه برای خداوند، اعضا و جوارح قائل شوند به آن صفات، ایمان می‌آوردند و برای آن صفات، معنایی در شأن خداوند در نظر می‌گرفتند و درنهایت، آیات متشابه را به آیات محکم ارجاع می‌دادند.^۳

ملا علی قاری^۴ از کسانی است که تأویل اجمالی (دست برداشتن از ظاهر الفاظ و اعتقاد به صفاتی را که در شأن خداوند است) به سلف نسبت می‌دهد. وی می‌نویسد: درباره صفات خبری، اختلاف شده که آیا مذهب اکثر سلف را برگزینیم و تأویل اجمالی کنیم (بدون اینکه صفات را تأویل تفصیلی کنیم، دست از ظاهر برداریم و آنچه در شأن خداوند است به خداوند متعال نسبت دهیم) یا اینکه مذهب اکثر خلف را انتخاب کنیم و آن را تأویل تفصیلی کنیم. البته باید توجه شود که خلف، قصد مخالفت با سلف را نداشتند و ضرورت سبب شد که آنها صفات را تأویل کنند؛ چراکه در زمان آنها مجسمه و جهمیه و سایر گروه‌های انحرافی وجود داشتند.^۵

آنچه از کلام ملا علی قاری به‌دست می‌آید این است که خلف، همان حرف سلف را بیان و شرح کرده است و اگر سلف قائل به اجزا و جوارح برای خدا شده بودند، لازم بود که خلف نیز برای خداوند، اعضا و جوارح قائل می‌شدند. درحالی که چنین اعتقادی در میان خلف وجود ندارد.

نووی در شرح حدیث پیامبر اکرم ﷺ که فرمودند: «ينزل ربنا كل ليلة إلى السماء الدنيا فيقول من يدعوني فأستجيب له»؛^۶ می‌نویسد:

۱. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، ج ۱، ص ۹۲.

۲. یعنی معنای آن صفات را به خداوند واگذار کردند و از اظهار نظر درباره معنای این صفات خودداری کردند.

۳. سقاف، حسن، مقدمه کتاب دفع شبه التشبيه بألف التنزيه، ص ۷.

۴. محدث و فقیه مشهور حنفی که صاحب تألیفات بسیار است.

۵. قاری، علی بن محمد، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۹۲۴.

۶. «خدا هر شب به آسمان دنیا می‌آید و می‌گوید چه کسی است مرا بخواند تا او را جواب دهم».

جمهور سلف می‌گویند که معنای ظاهری مادی درباره خداوند، مراد نیست و به آنچه شایسته خداوند است ایمان می‌آوریم و آن را تأویل نمی‌کنیم و خداوند را از صفات مخلوقات، منزّه می‌کنیم و در مقابل، گروهی از سلف و اکثر خلف، این صفات را تأویل می‌کنند.^۱

ثالثاً: بر خلاف آنچه علمای وهابی ادعا دارند (که سلف، صفات خبری را تأویل نمی‌کردند و به ظاهر آن ملتزم می‌شدند)، از سلف تأویلات تفصیلی نیز گزارش شده است. مثلاً:

۱. ابن حجر می‌نویسد: از ابن عباس نقل شده، وی آیه «يَوْمَ يَكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» را به شدت و سختی روز قیامت، تفسیر کرده است.^۲

۲. بیهقی از احمد بن حنبل نقل کرده است که وی آیه «وَجَاءَ رَبِّكَ» را به ثواب، تأویل کرده است. وی می‌گوید: در اینکه احمد بن حنبل این تأویل را انجام داده است، هیچ جای شک و شبهه‌ای وجود ندارد.^۳

۳. بخاری در صحیح خود وجه را به ملک تأویل کرده است.^۴

۴. ابن حجر نقل می‌کند که بخاری، خنده خداوند را به رحمت او تأویل می‌کرد. وی از سفیان ثوری نقل می‌کند که وی آیه «هُوَ مَعَكُمْ» را به علم خداوند، تأویل می‌کند.^۵

رابعاً: تنها، علمای وهابی هستند که می‌گویند: سلف، صفات خبری را تأویل نمی‌کردند و ظاهر آنها را به خداوند نسبت می‌دادند. درحالی که علمای غیرسلفی چنین نسبتی به سلف نمی‌دهند. در ادامه، کلام برخی از علمای اهل سنت درباره تأویلات صفات خبری، نقل می‌شود:

از ابن حجر هیتمی سؤال شد که آیا آنچه به احمد حنبل نسبت می‌دهند صحیح است

۱. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۶، ص ۳۶.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۴۲۸.

۳. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایة والنهایة، ج ۱۰، ص ۳۶۱.

۴. «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». (قصص، ۸۸).

۵. «إِلَّا مَلِكُهُ، وَيُقَالُ: إِلَّا مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ». (بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۲).

۵. ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۴۰؛ ابوبکر بیهقی، احمد بن الحسین، الأسماء والصفات، ج ۲، ص ۳۴۲.

یا نه؟ وی در جواب نوشت: عقیده احمد بن حنبل موافق با عقیده اهل سنت و جماعت است؛ یعنی وی، مبالغه تام در تنزیه خداوند از جسمانیت و از صفات مخلوقات دارد و همان طور که ابن جوزی نقل کرده است، دروغ‌های بسیار به احمد حنبل نسبت می‌دهند.^۱ مبالغه تام در کلام ابن حجر به این معنا است که احمد بن حنبل، دست از ظاهر آیاتی که جسمانیت را به خداوند نسبت می‌دهند، برمی‌دارد و برای خداوند، اعضا و جوارح قائل نمی‌شوند و درباره خداوند آن چیزی را می‌پذیرد که در شأن خداوند باشد.^۲ بر خلاف علمای وهابی که می‌گویند در هیچ آیه و روایتی، جسمانیت از خداوند نفی نشده است و همان طور که در ظاهر آیات و روایات، برای خداوند متعال، جسمانیت ثابت شده است، آنها حقیقتاً به خداوند، اعضا و جوارح را نسبت می‌دهند.^۳

ابن جوزی می‌گوید:

به سه دلیل، سلف، صفات خبری را به‌طور اجمال، رها کردند و آنها را تفسیر نکردند: اولاً به این دلیل که برخی از مردم، خدایی را که دارای جسم نباشد، نمی‌توانند تصور کنند. از این رو برای اینکه این دسته از مردم، دین خدا را قبول کنند از تفسیر صفات الهی، امتناع کردند. ثانیاً اگر جایز باشد که «ید» به معنای قدرت باشد، جایز است به معنای قوت هم باشد، پس خطر تغییر معنای قرآن پیش می‌آید؛ یعنی آیاتی که تأویل شده است، دوباره تأویل می‌شوند. ثالثاً اگر باب تأویل باز می‌گشت، هر کسی به نظر خودش هر آیه‌ای تأویل می‌کرد، گرچه بر آن تأویل، دلیل معتبر از شرع نداشت. در جواب کسی که از استوای خداوند بر عرش، سؤال می‌کرد، چنین پاسخ داده می‌شد که استوای خداوند، امری معلوم است و کیفیت استواء، امری غیرمعقول است و ایمان به آن واجب است و سؤال از آن بدعت است.^۴

آنچه از کلام ابن جوزی برداشت می‌شود، مخالف چیزی است که علمای وهابی ادعا

۱. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد بن علی، الفتاوی الحدیثیة، ج ۱ ص ۱۴۴.

۲. ابن جوزی حنبلی، ابوالفرج عبدالرحمن، دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۰-۹۹.

۳. ابن تیمیہ حرانی، احمد، بیان تلخیص الجهمیة فی تأسیس بدعهم الکلامیة، ج ۳، ص ۴۴؛ بن عثیمین، محمد بن صالح بن محمد، شرح العقیدة الواسطیة، ج ۱، ص ۴۵۸.

۴. ابن جوزی حنبلی، ابوالفرج عبدالرحمن، دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه، ج ۱، ص ۱۱۰.

دارند. ابن جوزی می‌گوید:

سلف، خداوند را منزّه از صفات مخلوقات می‌دانستند و کیفیت (که لازمه صفات مخلوقات است) را درباره خداوند، غیر معقول می‌پنداشتند، ولی به این دلیل که برخی از مردم، خدای غیر مجسم را نمی‌توانستند تصور کنند، دست از تأویل صفات برداشتند و آنچه را که معنای واقعی این صفات استف بیان نکردند. بر خلاف علمای وهابی که ادعا می‌کنند سلف، صفات خبری را تأویل نکرده‌اند و ظاهر هر آنچه را درباره خداوند در قرآن بیان شده، اخذ کرده‌اند و برای خداوند، اعضا و جوارح قائل شده و کیفیت آنها را مجهول دانسته‌اند.

ابن حجر هیتمی از ابن تلمسانی نقل می‌کند که وی در توجیه کلام مالک (که گفت: الاستواء معلوم والکیف مجهول و الایمان به واجب و السؤال عنه بدعة) چنین می‌گوید: «والکیف مجهول» یعنی تعیین محملی صحیح برای این صفت، آن‌طور که سزاوار خداوند باشد، برای ما مجهول است. «والایمان به واجب»؛ یعنی تصدیق به اینکه این کلام محمل صحیحی دارد (هر چند که ما نمی‌توانیم به آن پی ببریم)، بر ما لازم است. «والسؤال عنه بدعة»؛ یعنی تعیین آن محمل از راه‌های ظنی بدعت است؛ چون سبب تصرف در اسمای خداوند است. درحالی که در زمان سلف، چنین تصرفی در اسمای خداوند وجود نداشت.^۱

از کلام ابن حجر چنین برداشت می‌شود که هر چند کلام مالک، به‌گونه‌ای بیان شده که ممکن است مورد اشتباه واقع شود و افرادی از آن سوء برداشت داشته باشند، ولی کلام وی، قابل توجیه است و وقتی بتوان کلام مالک را بر وجه صحیحی حمل کرد، چرا این کار را نکنیم و ظاهر آنکه دارای مفسده است، اخذ کنیم؟

شایان ذکر است که عبارت: «و الکیفیه مجهوله» که وهابی‌ها به مالک نسبت می‌دهند، اولاً فقط از مالک نقل شده است. ثانیاً این عبارت، تنها نقل از وی نمی‌باشد و در برخی نقل‌ها، عبارت را به‌صورت «والکیف غیر معقول»^۲ به مالک نسبت داده‌اند که معنای این عبارت، کاملاً برخلاف آن چیزی است که وهابی‌ها به دنبال اثبات آن هستند.

۱. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد بن علی، الفتاویٰ الحدیثیه، ج ۱، ص ۸۲.

۲. ابو الأشبال حسن الزهیری آل منده المنصوری المصری، شرح أصول اعتقاد أهل السنة لللالکائی، ج ۱۹، ص ۱۱؛ ابن جوزی حنبلی، ابوالفرج عبدالرحمن، دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه، ج ۱، ص ۱۱۰.

از طرفی با توجه به اینکه در زمان مالک کسانی بودند که قائل به جسمانیت خداوند بودند، گفتن چنین عباراتی که زمینه انحراف را برای برخی ایجاد می‌کند از سلف (که مبالغه تام در تنزیه خداوند داشتند)^۱ و به‌ویژه از مالک که از علمای بزرگ زمان خود به‌شمار می‌رفت، دور از ذهن به‌نظر می‌رسد.^۲

خطابی^۳ در معالم السنن درباره حدیث رسول خدا ﷺ که درباره عرش فرمود: «وإنه لیط به أطيء الرجل بالراكب»^۴ می‌گوید: این کلام اگر ظاهرش اخذ شود، (و قائل به این شویم که عرش در اثر سنگینی خداوند بر روی آن به صدا درمی‌آید) در او نوعی اثبات کیفیت خداوند است، درحالی که کیفیت از خداوند نفی شده است و منظور آن حضرت از این کلام این بود که به اعرابی که درک درستی ندارد و نمی‌تواند خدای غیرمادی را درک کند، عظمت خداوند بیان شود.^۵

در فتح الباری چنین آمده است:

نظر جمهور سلف درباره روایاتی که جهت‌داشتن را برای خداوند ثابت می‌کند این است که اجمالاً این روایات را قبول می‌کنند و کیفیت و تشبیه را از خداوند نفی می‌کنند و همان‌طور که بیهقی گفته است، بهترین وجه این است که بدون اینکه کیفیت برای خداوند ثابت کنیم، به این روایات، ایمان بیاوریم و در رابطه با مراد از این روایات سکوت کنیم.^۶

نکته: اگر گفته شود چه فرقی میان کلام ابن حجر با کلام وهابی‌ها است؟ وهابی‌ها هم مثل ابن حجر ادعا دارند که سلف، روایات را اجمالاً قبول می‌کنند و کیفیت و تشبیه را از خداوند نفی می‌کنند. در جواب می‌گوییم: همان‌طور که گذشت، علمای وهابی ادعا می‌کنند که سلف، ظاهر این روایات را می‌پذیرند و برای خداوند دست و صورت و سایر

۱. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد بن علی، الفتاویٰ الحدیثیة، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲. اللحام، طارق محمد نجیب، الله لیس جسمًا، ص ۶۲.

۳. محدث و فقیه بزرگ شافعی متوفای ۲۸۸ قمری.

۴. عرش در اثر سنگینی خداوند بر روی آن، به صدا درمی‌آید. همان‌طور که جهاز مرکب در اثر سنگینی راکب، به صدا درمی‌آید.

۵. خطابی، ابو سلیمان حمد بن محمد، معالم السنن، ج ۴، ص ۳۲۸.

۶. ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۳، ص ۳۰.

اعضا و جوارح را ثابت می‌کنند، در عین حال، ادعا دارند که کیفیت آن اعضا و جوارح برای آنها مجهول است، ولی کلام ابن حجر این است که سلف، کیفیت را (که لازمه صفات مخلوقات است) از خداوند، نفی می‌کنند و با نفی کیفیت، اعضا و جوارح از خداوند نفی می‌شود و مثل علمای وهابی برای خداوند دست و صورت و... ثابت نمی‌کنند. نووی در شرح مسلم از قاضی عیاض نقل می‌کند: «بین مسلمین خلافی نیست که ظواهری که در کتاب خدا وارد شده است، به معنای ظاهر نیست و همه مسلمان‌ها آن صفات را تأویل می‌کنند».^۱

ابن جوزی در مذمت کسانی که به بهانه تبعیت از سلف، صفات را تأویل نمی‌کنند و آنها را بر ظاهرشان حمل می‌کنند، می‌نویسد:

برخی از علمای حنبله، صفات خداوند را بر ظاهر حمل کردند و گفتند اینها از متشابهات است و غیر از خدا کسی به آنها علم ندارد. اگر آنها به نصوص دیگر توجه می‌کردند از ظاهر دست برمی‌داشتند و آنچه را در شأن خداوند بود، برای خداوند ثابت می‌کردند. از طرفی اینکه می‌گویند غیر از خداوند کسی به آن صفات علم ندارد، چطور آنها به ظاهر آن صفات علم پیدا کرده‌اند و ظاهر آن را می‌گیرند و می‌گویند که مراد، ظاهر آنهاست؟^۲

نقد دوم:

همان‌طور که بیان شد، دلیل پیروی علمای وهابی از سلف، تمسک به احادیثی همچون «حدیث خیر القرون» است که با توجه به این‌گونه احادیث، فهم سلف را مقدم بر فهم خلف می‌دانند. درخصوص تأویل صفات خبری و مخصوصاً صفت مجیی و اتیان، معتقدند باید نظر سلف را بر نظر خلف مقدم کنیم و همان‌طور که آنها صفات را تأویل نکردند، ما هم دست از تأویل صفات خبری برداریم، ولی در جای خود مفصلاً بیان شده که ادله آنها بر این پیروی، مورد نقد و مناقشه است و آنها با سوءبرداشت از این‌گونه احادیث، فهم خود را در برابر نصوص قرآن و سنت، تعطیل کرده و خود را از فیض تدبیر در

۱. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۵، ص ۲۵.

۲. ابن جوزی حنبلی، ابوالفرج عبدالرحمن، دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه، ج ۱، ص ۹۹.

قرآن محروم کرده‌اند.^۱

آنچه تاکنون بررسی و نقد شد این بود که علمای وهابی ادعا دارند سلف، صفت مجیء و اتیان را تأویل نکرده‌اند و معنای حقیقی این دو صفت را درباره خداوند قائل شدند. یکی دیگر از ادله آنها بر عدم تأویل صفت مجیء و اتیان، مبنای ظاهرگرایی آنها است که در ادامه به بررسی آن پرداخته می‌شود.

تأثیر مبنای ظاهرگرایی علمای وهابی بر عدم تأویل صفت مجیء و اتیان

از نظر وهابیت، صفات خبری که در قرآن و سنت وارد شده است از متشابهات است و فقط خدای متعال به حقیقت آنها علم دارد و آنچه وظیفه ماست، ایمان به ظاهر آن صفات است و هر گونه سؤال از کیفیت آن صفات، بدعت می‌باشد؛ یعنی اگر خداوند در قرآن برای خودش مجیء و اتیان ثابت کرده است، منظور، آمدن حقیقی است و نباید آن را به آمدن رحمت یا عذاب الهی، تأویل کنیم.^۲ البته آنان، قیدی با عنوان «بلا تکلیف» و «بلا تشبیه» به کلام خود می‌افزایند تا خود را از تشبیه و تجسیم، مبرا کنند.^۳

مبنای کلام علمای وهابی در عدم تأویل صفات خبری و از جمله صفت مجیء و اتیان، بر این است که آنها تفسیر خاصی از آیه شریفه ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾^۴ دارند و بر اساس همان برداشت، به ظاهر الفاظ صفات خبری که در قرآن درباره خداوند وارد شده، متمایل شدند؛ چراکه از نظر آنان کلمه «راسخون» در آیه شریفه، عطف بر کلمه «اللّه» نمی‌باشد و بر این اساس معتقدند که علم به آیات متشابه در اختیار خداوند است.^۵

در ادامه به بررسی و نقد مبنای آنان پرداخته خواهد شد.

۱. الله بداشتی، علی، خدای سلفیه، ص ۱۲۳. به نقل از سایت الوهابیه: <http://alwahabiyah.com/fa/Article/View/135006>

۲. الله بداشتی، علی، خدای سلفیه، ص ۱۰۹.

۳. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۳، ص ۱۷۶.

۴. «تأویل آیات متشابه را کسی نمی‌داند مگر خدا و راسخون در علم که می‌گویند به آن ایمان آورديم». (آل عمران، ۷).

۵. «وجمهور سلف الأئمة وخلفها على أن الوقف على قوله وما يعلم تأويله إلا الله». (ابن تیمیة حرانی، احمد، التدمرية، ج ۱، ص ۳۹).

نقد

دیدگاه ظاهرگرایانه علمای وهابی دارای اشکالاتی است، از جمله:

اولاً: چنین دیدگاهی هر چند کوشیده است که از تشبیه فرار کند، ولی گرفتار ابهام در نظریه شده است. توضیح اینکه مجیء و اتیان در لغت، بر موجودی صدق می‌کند که دارای پای مادی باشد و مسیری را ببیماید. از این رو نمی‌توان تصور کرد که موجودی، مجیء و اتیان دارد، ولی در عین حال پایی هم که ویژگی‌های ماده را نداشته باشد، در وی نمی‌باشد. سبکی می‌گوید:

اهل لغت از وجه و عین و قدم چیزی غیر از اجزا نمی‌فهمند و اینها نزد اهل لغت، اوصاف نیستند؛ بنابراین اطلاق اوصاف بر این الفاظ، نوعی تلبیس است.^۱

توضیح کلام سبکی این است که وصف، چیزی غیر از جزء است؛ یعنی وصف، عبارت است از کیفیت و حالت یک شیء. از این رو اطلاق وصف بر وجه و عین و قدم، نوعی تلبیس است؛ چراکه اینها در لغت، اجزایی هستند که خود دارای اوصاف می‌باشند نه اینکه خودشان، حالات و کیفیات باشند و اگر قرار باشد که وجه و عین و قدم، صفت باشند، اجزای آنها چیست؟

ثانیاً: لازمه ظاهرگرایی، قائل شدن به جسم‌داشتن خداوند است. توضیح اینکه وهابیت در عقیده، خود را تابع سلف می‌داند و هر گونه اتهام مجسمه‌بودن را از خود نفی می‌کند.^۲ هر چند آنها منکر تجسیم هستند، ولی از لازمه کلامشان نمی‌توانند بگریزند؛ زیرا وقتی دست یا صورت را با معنای حقیقی برای خداوند ثابت می‌کنند، لازمه‌اش چیزی جز جسم‌داشتن خداوند، نیست.

نه تنها لازمه کلام آنها تجسیم است، بلکه صریح کلمات آنها این است که خداوند، جسم دارد. برای نمونه برخی از عباراتی که از علمای سلفی و وهابی رسیده است بیان می‌شود:

۱. ابن تیمیه می‌گوید: صفاتی مثل دست و پا در زمان پیامبر ﷺ در کتب آسمانی

۱. سُبْکِی، تقی‌الدین علی بن عبد الکافی، السیف الصقيل فی الردّ علی ابن زَیْل، ج ۱، ص ۵۳.

۲. اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۳، ص ۲۲۶.

موجود بود و اگر واقعاً این صفات درباره خداوند جایز نبود و مشکل داشت، پیامبر اکرم ﷺ آنها را نفی و با آن مبارزه می‌کرد، همان‌طور که شریک‌داشتن یا اولادداشتن را از خداوند نفی کرد و با آن مقابله کرد، ولی آنچه مسلم است این است که آن حضرت، اعضا و جوارح را از خداوند نفی نفرمود.^۱

۲. در کتاب اللجنة الدائمة چنین آمده است: وقتی که می‌گویند فلان شخص در دست پادشاه، اسیر است، معنایش این نیست که واقعاً دست پادشاه با او در تماس است، بلکه معنای این کلام این است که اولاً پادشاه دو دست دارد و ثانیاً فلان شخص در تصرف اوست. درباره خداوند نیز چنین است. وقتی قرآن می‌فرماید: ﴿بِيدِهِ الْمُلْكُ﴾ یا می‌فرماید: ﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾؛ معنایش این است که اولاً خداوند، دست و چشم دارد و ثانیاً معنایش این است که مُلک، در تصرف اوست.^۲

۳. عبداللطیف آل‌شیخ از وهابی‌های معاصر در پاسخ به این پرسش که اگر عرش، محل استقرار خداوند است، قبل از خلقت عرش، خداوند در کجا بود؟ با استناد به روایتی از پیامبر اکرم ﷺ می‌نویسد: «خداوند قبل از خلقت عرش، در ابر غلیظی که از بالا و پایین، هوا او را احاطه کرده بود، مستقر بود».^۳

ثالثاً: ظاهرگرایی با فصاحت و بلاغت قرآن منافات دارد؛ زیرا علمای وهابی به سبب ظاهرگرایی بودنشان، منکر مجاز می‌باشند^۴ و این دیدگاه آنان، لازمه‌اش انکار اعجاز قرآن می‌باشد؛ زیرا یکی از جنبه‌های اعجاز، فصاحت و بلاغت است و کلام فصیح نمی‌تواند خالی از صناعات ادبی باشد. سیوطی می‌گوید:

اگر مجاز از قرآن حذف شود، زیبایی از قرآن گرفته می‌شود؛ چراکه بلیغان اتفاق دارند که مجاز بلیغ‌تر از حقیقت است.^۵

۱. ابن تیمیه حرانی، احمد، بیان تلبیس الجهمیه، ج ۶، ص ۴۵۲.

۲. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۳، ص ۲۳۷.

۳. ابن عبدالوهاب آل‌الشیخ، عبداللطیف بن عبدالرحمن، عیون الرسائل والأجوبة على المسائل، ج ۱، ص ۳۸۱.

۴. بن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی بن عثیمین، ج ۱۱، ص ۲۳.

۵. «وَلَوْ سَقَطَ الْمَجَازُ مِنَ الْقُرْآنِ سَقَطَ مِنْهُ سَطْرُ الْحُسْنِ فَقَدْ اتَّفَقَ الْبُلْغَاءُ عَلَى أَنَّ الْمَجَازَ أَبْلَغُ مِنَ الْحَقِيقَةِ». (سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، الإتقان في علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰).

رابعا: لازمه دیدگاه علمای وهابی، ترک تدبیر در قرآن است؛ چراکه آنها با این بهانه که سلف، امت برتر هستند و فهم آنها مقدم بر فهم خلف است، درباره صفات خبری اندیشه خود را تعطیل می کنند و از دیگران تقلید می کنند. درحالی که قرآن کسانی را در او تدبیر نمی کنند مورد انتقاد قرار می دهد و می فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ...﴾^۱.

خامسا: سلف، گاهی به سبب منافات ظاهر برخی از آیات با عقل، دست از ظاهر آیه برمی داشتند و این عمل آنان بر اساس ملاکی بود که آنان در تأویل قرآن اتخاذ کرده بودند و عقل را بر ظاهر قرآن مقدم می کردند. درحالی که وهابی ها از این نکته غفلت کردند و همین سبب شد که آنان به ظاهرگرایی مبتلا شوند. برای نمونه می توان به آیه ﴿... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۲ اشاره کرد. همچنان که ابن تیمیه تصریح می کند، سلف به دلیل اینکه معتقدند خداوند در آسمان ها و بر بالای عرش است، آیه را به تأویل برده اند و بیان کرده اند و معیت خداوند با انسان ها در روی زمین را قبول نکرده اند.^۳ اگر علمای وهابی، ادعای تبعیت از سلف را دارند باید به این ملاک در تفسیر قرآن دقت کنند و آیاتی را که با عقل در تنافی است به تأویل ببرند نه اینکه در همه جا بر ظاهر آیات، اصرار بورزند.

سادسا: بیان شد که علمای وهابی بر اساس آیه ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَاوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾^۴ قائل به عدم تأویل صفات خبری شدند.^۵ تفتازانی در نقد کسانی که چنین برداشتی از آیه شریفه دارند، می نویسد:

اینکه «راسخون» را عطف بر «الله» کنیم بیشتر با نظم قرآن سازگار است؛ زیرا اگر «راسخون» در برابر «فی قلوبهم زبغ» بودند باید چنین می فرمود: واما الراسخون فی العلم یقولون.^۶

۱. «آیا در قرآن نمی اندیشند یا بر دلپایان قفلهاست؟» (محمد، ۲۴).

۲. «... و هر جا باشید او با شما است و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید، بیناست». (حدید، ۴).

۳. ابن تیمیه حرانی، احمد، الفتاوی الحمویه الکبری، ج ۱، ص ۵۲۱؛ مجموع الفتاوی، جلد ۵، ص ۲۳۱.

۴. «تأویل آیات متشابه را کسی نمی داند مگر خدا و راسخون در علم که می گویند به آن ایمان آوریم». (آل عمران، ۷)

۵. ابن تیمیه حرانی، احمد، التدمیرة، ج ۱، ص ۹۶ - ۹۰.

۶. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر، شرح التلویح علی التوضیح لمعن التنقیح فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۲۳۹.

توضیح کلام تفتازانی این گونه است که کلمه «راسخون» یا باید عطف بر «الله» باشد که وهابی‌ها قائل نیستند یا باید عطف بر «فاما الذین فی قلوبهم مرض» باشد که در این صورت طبق قواعد علم نحو، لازم بود کلمه «وَأَمَّا» بر سر «الراسخون» می‌آمد. حال که کلمه «وَأَمَّا» بر سر «الراسخون» نیامده است، می‌توان نتیجه گرفت که «راسخون» عطف بر «الله» است. از این رو راسخون نیز به تأویلات قرآن، عالم هستند و قول وهابیت که علم به متشابهات را از غیر خداوند نفی می‌کنند، باطل است.

در جمع‌بندی این قسمت، می‌توان بیان کرد، علمای وهابی با ادعای تبعیت از سلف، الفاظی را که شبهه جسمانیت خداوند دارد، بر ظاهرشان حمل کرده‌اند و تأویل در آن صفات را جایز نمی‌دانند. در بررسی و نقد کلام آنها بیان شد که قول آنان در عدم تأویل صفات خبری و حمل صفات بر ظاهرشان، دارای اشکالاتی (مثل گرفتار ابهام در نظریه شدن، اعتقاد به جسم داشتن خداوند، عدم توجه به ملاک تأویل سلف) است.

نتیجه‌گیری

آنچه در این مقاله بررسی و نقد شد، این بود که علمای وهابی به دو دلیل صفت مجیی و اتیان را تأویل نکرده‌اند. دلیل اول آنان پیروی از سلف در عدم تأویل صفات خبری و ازجمله صفت مجیی و اتیان بود. در نقد این دلیل بیان شد افزون بر اینکه سلف، قول واحدی در مواجهه با صفات خبری نداشتند، سلف صفات خبری را تأویل می‌کردند و از سلف، گزارش‌هایی در مورد تأویل صفات خبری نقل شده است. همچنین بیان شد که وهابی‌ها در تبعیت از سلف، به خطا رفته‌اند و ادله آنان بر تبعیت از سلف، مورد نقد است؛ اما دلیل دوم آنان در عدم تأویل، مبنای ظاهرگرایی آنان بود که بیان شد آنان صفات خبری را از متشابهات می‌دانند و به ظاهر آن ایمان می‌آورند. در نقد این دلیل بیان شد که اولاً این دیدگاه، دارای ابهام در بیان نظریه است؛ ثانیاً ظاهرگرایی با فصاحت و بلاغت قرآن در تنافی است. ثالثاً لازمه ظاهرگرایی، نسبت‌دادن جسمانیت به خداوند است و وهابی‌ها گریزی از التزام به آن ندارند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عبدالوهاب آل الشيخ، عبداللطيف بن عبدالرحمن، **عيون الرسائل والأجوبة على المسائل**، تحقيق: حسين محمد بوا، رياض: مكتبة الرشد، چاپ اول، بی تا.
۳. ابن تیمیه حرانی، احمد، **التدمرية**، تحقيق: محمد بن عودة السعوي، رياض: مكتبة العبيكان، چاپ سوم، ۱۴۲۱ق.
۴. ابن تیمیه حرانی، احمد، **التسعينية**، تحقيق: محمد بن إبراهيم العجلان، رياض: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۵. ابن تیمیه حرانی، احمد، **الفتاوى الحموية الكبرى**، تحقيق: حمد بن عبد المحسن التويجري، رياض: دار الصميعی، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق.
۶. ابن تیمیه حرانی، احمد، **الفرقان بين أولياء الرحمن وأولياء الشيطان**، تحقيق: عبد القادر الأرناؤوط، دمشق: مكتبة دار البيان، ۱۴۰۵ق.
۷. ابن تیمیه حرانی، احمد، **بيان تلبیس الجهمية في تأسيس بدعهم الكلامية**، تحقيق: مجموعة من المحققين، بی جا: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
۸. ابن تیمیه حرانی، احمد، **مجموع الفتاوى**، تحقيق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدينه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ق.
۹. ابن جوزی حنبلی، ابوالفرج عبدالرحمن، **دفع شبه التشبيه بأكف التنزيه**، تحقيق: حسن السقاف، اردن: دار الإمام النووي، ۱۴۱۳ق.
۱۰. ابن حجر عسقلانی، احمد، **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، بيروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹ق.
۱۱. ابن حجر هيثمي، احمد بن محمد، **الفتاوى الحديثية**، بی جا: دار الفكر، بی تا.
۱۲. ابن عطية اندلسی، عبدالحق، **المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز**، تحقيق: عبد السلام عبد الشافي محمد، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۳. ابن قيم جوزی، محمد بن ابی بكر، **اعلام الموقعين**، تحقيق: محمد عبد السلام ابراهيم، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۱۴. ابن قيم جوزی، محمد بن ابی بكر، **اجتماع الجيوش الإسلامية على حرب المعطلة والجهمية**، تحقيق: زائد بن أحمد النشيري، مکه: دار عالم الفوائد، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۱۵. ابن كثير دمشقی، اسماعيل بن عمر، **البداية والنهاية**، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۱۶. ابو الأشبال حسن الزهيري آل مندوه المنصوري المصري، **شرح أصول اعتقاد أهل السنة** للالكائي، <http://www.islamweb.net>
۱۷. ابوبكر بيهقي، احمد بن الحسين، **الأسماء والصفات**، تحقيق: عبد الله بن محمد الحاشدي،

- عربستان: مكتبة السوادي، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۸. البانی، محمد ناصرالدین، تفریغ فتاویٰ متنوعة للشيخ الألبانی. www.alalbany.net
۱۹. بخاری، محمد، **صحیح البخاری**، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر، بی‌جا: دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۲۰. بن عثیمین، محمد بن صالح بن محمد، **شرح العقيدة الواسطية**، تحقیق: سعد فواز الصمیل، ریاض: دار ابن الجوزي، چاپ پنجم، ۱۴۱۹ق.
۲۱. بن عثیمین، محمد بن صالح، **مجموع فتاوی ورسائل**، تحقیق: فهد بن ناصر بن إبراهيم السليمان، بی‌جا: دار الوطن - دار الثريا، چاپ آخر، ۱۴۱۳ق.
۲۲. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر، **شرح التلويح على التوضيح لمتن التنقيح في أصول الفقه**، تحقیق: زكريا عميرات، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۲۳. خطابی، ابوسليمان حمد بن محمد، **معالم السنن**، حلب: المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۵۱ق.
۲۴. زمخشری، محمود بن عمرو، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**، بيروت: دار الكتاب العربي، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۲۵. سُبُكِي، تقي الدين على بن عبدالكافي، **السيف الصقيل في الردِّ على ابنِ رَفيْل**، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۲۶. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، **الإتقان في علوم القرآن**، تحقیق: محمد أبوالفضل إبراهيم، بی‌جا: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۳۹۴ق.
۲۷. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبد الكريم، **الملل والنحل**، بی‌جا: مؤسسة الحلبي، بی‌تا.
۲۸. طباطبائی، محمد حسین، **الميزان في تفسير القرآن**، تهران: دار الكتب الاسلاميه، بی‌تا.
۲۹. قاری، علی بن محمد، **مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح**، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۳۰. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، **فتاوى اللجنة الدائمة**، المجموعة الأولى، تحقیق: أحمد بن عبد الرزاق الدويش، ریاض: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء، بی‌تا.
۳۱. اللحام، طارق محمد نجيب، **الله ليس جسما**، لبنان: دار المشاريع، چاپ اول، ۱۴۳۵ق.
۳۲. الله بداشتی، علی، **خدای سلفیه**، قم: کتاب طه، چاپ اول، ۱۳۹۳ش.
۳۳. محیطی، مجتبی، «نقد حجیت فهم سلف از دیدگاه سلفیه»، **سراج منیر**، ش ۲۵، ۱۳۹۷ش.
- <http://alwahabiyah.com/fa/Article/View/135006>
۳۴. مصطفوی، حسن، **التحقیق في كلمات القرآن الكريم**، تهران: مركز الكتاب للترجمة و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۲ق.
۳۵. نووی، یحیی بن شرف، **المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج**، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۳۹۲ق.